تاریخ فاضل زنجی

حسن موقر بالیوزی

13.11.75

بسم الله الرحمن الرحیم   بسم الله الأمنع الأقدس

بسم الله البهی الأبهی

یا ربّی الأبهی   یا ربّی الأعلی   یا عبد البهاء   یا غصن الممتاز روحی لکم الفداء

اسئلکم بجودکم وفضلکم ان تلهمنی ما یکون رضاً وحبّاً لکم وانّه السمیع المجیب القریب القوی القدیر

بر صاحبان بصر و ناظرین بمنظر اکبر و سالکین طریق اقوم اقدم اظهر و شاربین
رحیق اطهر و طائرین در هوای فضای لا اله اوّل و لا آخر و قائمین بر نصرت امر
مالک قدر و ناشرین نفحات خداوند اقدر اکبر پوشیده نباشد که مکرر آیات
در جاها و در محل اولیا و احبا خواهش میفرمودند که شما اخبار از بلایا و رزایا و قضایا
و مصائب که در سبیل الله وارد شده تاریخی بنویسید باری معروض میدارم که همانا شهداء الله
که در الواح مبارک است کفایت مینماید حتی همین سفر در طهران جمعی و در قزوین
نیز اکثرا جناب محبوبی لدی لبیب نجیب خواهش فرمودند همین عرض را کردم و دیگر
عرض شد که آن وجودی که در حرم عز کبریائیه و ساحت قدس اولیائیه اعظم ثبت
فکیف اذا الکتب الذنب ذنباً آخر که آن اظهار هستی و وجود انیه فانیه باشد
ابداً امید ندارم و اصرار مفرمائید تا اینکه در این ایام که از فضل الله و عنایت
حضرت سبحانی موفق بورود ارض مقدسه بجهت زیارت و تشرف بمکان اقدس
و محل عین که تراب قبر مطهر امر اعلی است و ظهور وفا و تسلیه و تعزیه اکثر لائق
نمودند گریستم چه که حالی و شأنی لائق اقدم لدی الباب بعد از قربه و قرب اصفیائیه
و اهل سرادق عصمت و عظمت داخل باب فضل مفتتح است بعون و عنایته

[illegible] باستان قدس نهاده ام و در حق کل احبا و دوستان دعا نموده
و هر صبح و شام در مقام اعلی خیر و فوز و فلاح و نجاح و صلاح دنیا و آخرت
خواسته و میخواهم کلیا در خدمت ولی امر الله حضرت غصن ممتاز و غنچه خندان
چمن سبحانی و گل شکفته در ریاض رحمانی و ازهار ورق عصمت و طهارت
و محل عنایت بوده و هستم و من غیر استحقاق رحمت عظمی و فضل و کرم بی منتهی
فرمودند و میفرمایند در حق ما و کل و کفر [illegible] تا الله دیروزه حضرت
اسعد امجد اجل [illegible] الذی جعله الله محلاً لهدایة العالم و فیضا و فضلا
و نجاحا و فوزا اللهم من غیر استحقاق این فانی را با بعض از اولیا
لقا با حضرت ولی امر الله و القائم للهدایة بین الکائنات و الخلیفة بین الخلق
کلهم اجمعین بزیارت روضه مبارکه در بهجی با قوم همه بسیار از جان جانها
که با چه روح و ریحانی الی العصر بوده ایم و بسر برده ایم و ذکر خیر احبا و ثنای
مینمودیم که لبهای [illegible] شکفته شد و فرح اکبر حضرت ورقه
مبارکه علیا و حرم محترم و ازهار ورق عظمت و عصمت باشاله و سایر
اهل الله گردید الحمد لله [illegible] عمر تان ممنون اشعار
کاغذ میشود و نمیتوانم بجمیع سفر که بنفعه آمده اید با میز ارض
حزب الله است به نویسید که [illegible] عذر [illegible]

ب ا

بدارم تا الله در حال لسیله باز بخواطر اوراق جز دفتر سفینه هم حرکت فرمودند
و علی الطلوع هم رسیدیم [illegible] و ایضا دفتر لامعه را هم و سایر کار حضرت [illegible]
و دلبر دلبرها بیم عنایت فرمودند لزوم پیدا کرده این مکس را عرض میکنم
جولانی نماید و رحمت و تصدیق بعد بود زیرا که خدا در قرآن مجید و صحف
سماوی و ایضا حکما و عقلا را بانی در کنار کلمات هر کلمه تام
مستعمل در کل معانی و دقایق و رقایق و جواهر و لئالی کلام
بحروف مقطعه مهمله تکلم و تلطف و تنعم [illegible] مینمود و سفره مهنا
مهیا و مملو از هر نعمت [illegible] را با آتش [illegible] جهت تعبیر ذراری
عزیزان و رؤفان و رحیمان و کریمان بجهت آنکه حال که میان
بیمان را رحمت فرمایند و [illegible] بیرون بر آورد [illegible]
لهذا این عبد ضعیف حزین کئیب ناتوان بجهت حجت الله [illegible] را با
جنت دلدارم بجز فرمان و رحمت خنده نمایند و تفکر [illegible] و تحقیق فرمایند
شروع بشرح مجملی از ایام سفر مینماید [illegible] بعد ذکر اجرا
ولد فضل او امید وارم که قلم را اعطا بر جولان دهد که ارضائی
و الا [illegible] فرح و سرور باشد با کمال صدق و خلوص حاجات
و لا ینفع و لکن لم قال علی ان یظهر من الذره انوار الشمس و من القطره

ومن القطرة امواج البحر ومن الحروف المقطعة المهملة على زعم القوم الاسرار المودعة
في الكلم الجامعة التامة وليس هذا على الله بعزيز پس اى يار مهربان نظرى از دلبر دلربا برکن
اى مونس جان وانيس شبهای تارم جز ترا اميد دلم اى عبد البهاء آخذ بيد سائلی رفيق البهاء
الرحمن اى يار با وفا الفرج والهم مايكون للالتقا بايك واجعل له اثراً وثمراً ينفع
اوليائك المخلصين واصفيائك المقربين انك انت مجيب دعوة المضطرين
وانك بكل شىء قدير وبالاجابة جدير وكل فى قبضة قدرتك اسير وانك انت نعم المولى
ونعم النصير   عرض میشود حضرت آقایان

محترم واوليا واصفياء معظم كه چون برحسب عنايت وصدور لوح امنع اقدس
الطف كه از مركز ميثاق بافتخار اين عبد قبل از صعود نير عهد نازل ودران از تجليات قلم
متوج بتاج العبودية للاسم الاعظم همچه مصرح ومستفاد كه بارض مقصود مشرف گردم
ولازحوادث روزگار وقضايا روالهم بتاخير افتاد كه ناگاه تلگراف صعود حضرت
عبد البهاء روح لتربته الفداء از بلاد کا حضرت مليك مختار فخر الرجال المحزنية المطلقة
الزكية النقية الطاهرة الطيبة المباركه ورقه عليا رسيد ديگر معلوم است
كه چه مصيبتى وچه واقعه بود كه چشم ها گريان وقلوب ها خونين وآه وناله ها
بلند كه لسان ها از بيان عاجز له حالت نيست داركه تا چند روز بدان مینالیدم واشك
ريزان وآهم بالبلند تا حد ميل تكلم ومعاشرت نبود كه حتى جشنیه ان
از كوچك وبزرگ متحير ونعيم كه همچه حالتى تاكنون نديده بودند تا بچه حساب آقای حوت

آقا ملا على

آقا ملا محمد على با آنكه ناخوش ومريض بودند بعيادت تشريف فرما شدند واستفسار حال نموده
كه حضرات هر كدام مرا اينقدر اظهار مينمايند كه شما محزون وملول مى بينند چه خبر است چه
حكايت است كه ميگويند عزم سفر كرده ايد وشما الآن هرگز از امور دنيويه
ويا حوادث آن گمان نمى كنم كه اضطرابى ويا انقلابى حاصل شود ناچار با ايشان
عرض كردم كه رفت از برج الله دلارام جانان بود واشك ريزان آه وناله
بعنان آسمان رسيد چون ايشان واطلاع مطلع نبودند ديگر معلوم است كه چه
حالتى دران ليله بر كل رخ داد بارى بعد از گلاب وسلام وصرف قهوه وترجيح
صبر واصطبار ايشان خواهش نمودند كه حق با شما لكن ولامن ايشان شوق دارم كه
چون ناخوشم ومعلوم نيست كه از اين مرض من برخيزم انفصالات روز توقف
نفرمائيد اگر بهتر شدم انشاء الله البته برويد واگر اجل من رسيد شما را بقانون حمل الكتاب
كه ميفرمايند حمل الميت بالعزة والاعتزاز معمول داريد وجمع آورى نمائيد الوقت
با آنچه منظور نظر است رفتار خواهيد فرمود از قضا چند روز نگذشت كه ايشان بكلمه
مباركه اذا جاء اجلهم لا يستقدمون ساعة ولا يستأخرون ام يا قوله تعالى اينما تكونوا يدرككم
الموت ولو كنتم في بروج مشيدة ويا قوله تعالى انك ميت وانهم ميتون قضاى الهى
وجود اجابت نموده صعود فرمودند چند روز بجهت لوازمات عزا ومصيبت
ايشان سر بزده ويذاهب ولايت اعيان واحباء وعموم ناس وعايله گرفتار
تا السلطنيهايان وجمعه كه رسوم آنجا گذشت وجميع الكذم على الطلوع بدون الم

اطلاع یار و اغیار داده‌اند که مبادا مانع شوند به بهانه حرکت نمودم نظر بقوه جبروت
وعظم مصیبته فی لوحه الامنع الاقدس الاطهر الانور عنایة لعبد البهاء الفقیر الی الله

ندای منادی ملکوت الهی

قد مضت مدة مدیده ولم تلتذ الآذان بنغمات صوت الصافور ونقرات الناقور
لمثلک ینبغی ان تسمع النداء بین الارض والسماء لا یلمع السیف الشاهر ولا یرفرف
العلم الا متموجا مرتفعا والطیر لم یکن ناطقا الا صادحا والسراج لم یکن
وهاجا الا متوقدا اذا کان هجوم الاعداء رجما علیک بالبلد الامین
واذا کان اجتماع اهل البغضاء مرفوعا علیک بالنداء حتی لطیر فرحا وسرورا
انی الاشتیاق الی رؤیاک لو تراه لما کان لا یجوز الصمت والسکون لعبد
فی میدان البیان الا انک لتعلم سعة حلم ووسعة قلبی وصبری وقراری
ورأفتی وحسن تمسک بالعروة الوثقی واطلق العنان فی کل میدان
والربوبیة ربک العزیز الرحمن ان ربک لرؤف رحیم بک ویؤیدک
ویشیدک ویجعلک آیة الرحمة وکاشف النعمة والبهاء علیک
وعلی عباده المخلصین الحمد لله نداء یا بهاء الابهی در شرق و غرب بلند است
وعلم دین مبین در اروپ وامریک واقلیم ترک و تاجیک و آسیا و افریک
موج میزند و قوه ملکوتیه [illegible] میکند [illegible]
[illegible] دلبر آفاقیم بهجت و سرور از علو امر الله و [illegible] کلمة الله [illegible]
سبحانه

شبانه و صوت چنگ و چغانه و [illegible] و عواطف مستانه [illegible]
طالع و سراج [illegible] ساطع و صبح حقیقت الهی دمیده دخول فی دین الله
افواجا حاصل بدرجه که مصداق این بیت واقع ولوله در شهر نیست جز شکن زلف یار
فتنه در آفاق نیست جز خم ابروی دوست الیوم در جمیع اقالیم عالم علی
الخصوص بعد از حرب صدائی و ندائی جز صیت امر الله و آوازه جز کلمة الله
نه فاستبشر علی [illegible] موفور و علیک البهاء الابهی ۲ ذیقعده

۱۳۳۹ عبد البهاء عباس

[illegible] در همان ایام تعزیه داری در حرم [illegible] ورقه
مبارکه علیا ارواح الوجود لحزنها و مظلومیتها الفداء که مضمون آن دلالت
اولیا و احبای الهی بود در مصیبت عظمی و فاجعه کبری که [illegible]
میثاق روحی لتربتها الفداء صعود فرمودند ولی اشعه آفتاب عبودیت
کبری از ملکوت [illegible]
از افق عهد و میثاق و در [illegible] از آن [illegible] عظیم [illegible]
[illegible] ربانی مظهر امر الله چون این مژده رسید جان‌ها مژده [illegible]
و روح بدیع تازه شدند و از اطراف [illegible] از احبا و اولیا
رسید و [illegible] از اسم و رسم و نشان آن نور مبین [illegible]
که از کثرت [illegible] در مصیبت فرصت جواب [illegible]

بجواب لآیات اولیا می‌پردازیم چون خیال عزیمت ارض مقصود و اظهار وفا
باستان مقدس را بعد از فراق از تعزیت داری بود با خود گفتم بهتر از این
خدمتی نیست که یتیمان احباب حدود خراسان را که بی خبرند از ثمره مبارکه [illegible]
آگاهی دهم بجمیع آن اطراف که سؤال کرده بودند جوابها را کافی شافی در ظلمات
در این لیالی بی فروغ در فروغ قلمی در تحریر مفهوم که یکی از آنها که در جواب
جناب محبوب الاسعد الامجد عمدة الاعیان والارکان الکرام
لطفعلی خان یاور که از احباب ثابت راسخ و اشجار بارور با ثمر حدیقه
ایمان و ایقان و عهد و پیمان تحریر شده حضور نوآور و الان حکومت تربت اند
و اطراف منشاد زاده و پسر و برادر جام و غیر باشند کما هو حقه الکامل شوند
و آن اینست که عرض شد اگر اقلام اشجار ارض باشد و بحور مرکب شود
و نفس سقف آسمان کاغذ و من نعمات سبعه الحبر از عهده اسم و رسم و
و وصف آن ثمره مبارکه هم از دوحه الهیه که از شجرتین مبارکتین
روئیده و سبز گشته بر نیاید بر نیامد زیرا که در ظاهر باسم شوقی افندی از طرف
پدر منتسب بنقطه اولی زیرا که اسم والد ماجد حضرت الاجل الاکرم آقا در لف
منسوبان حضرت اعلی روح ماسواه فداه و از طرف والده التقیة النقیة
الزکیة الطاهرة الطیبة الساجدة الراکعة العابدة الخاضعة الخاشعة
منسوبه لقا ضیائیه خانم صبیه بزرگ سرکار آقا که اقتران در شهر محرم سنه ۱۳۱۴
و ولادت

ولادت ذات مقدس و روح مجسم در صبح روز یکشنبهٔ ۲ رمضان سنه ۱۳۱۴ هجری است
حفید سرکار آقا السر المنمنم والرمز المنجم والسر المصون والجوهر المکنون الذی به
ائتلف الکاف برکنه النون و به فتح ختم الرحیق المختوم و به فتح ابواب
الملکوت و به طرز الملک و تزین الجبروت و حقق الظاهر و ظهر الاسرار
و برز الناسوت باسرار الظاهر والباطن و هو المتوج بتاج العبودیة و هو
العبد المطیع المنقاد لربه الجلیل و هو الذی اراد الله فیما سواه لجلال شأنه
الیه السید الاکبر سلاح الالهیة فی فتح القصبات و هو الواقف بین البحرین
والشارب من النهرین و هو القائم علی المحذرین والفارس الشجعان
والراکب العادیات الضابح علی الفرسین من الموریات القادحات من البلد
والجالس فی الخافقین و هو الذی فی صوته کلف کخلف العرق فی السائلین و جبینه
ابیض فی العالمین و بیده عصا طوله الف و حبل لو نزل به الی السموات العلی
لانفطرت و الی الارضین السفلی لتزلزلت و الی الجبال لاندکت
و الی البحار ~~لاهیجت~~ لسجرت و الی الصخور لتفجرت و الی النار لخمدت
طوبی لمن سمع لحن القول و حسن مآب باسم عباس ابن البهاء الذی به ظهر
سلطنة الله و اقتداره و عظمته و کبریائه و به نطق مکلم الطور و هو میزان الله
و صراطه المستقیم و هو المنزه عن کل اسم و وصف و اشاره و هو المنزه
عن الصورة والهیئة والمادة والمدة والاول والآخر والظاهر والباطن

والحیز و المکان و الزمان و الاسقام و الآلام و هو الذی کل العقلاء و العرفاء و حکما
و البلغاء عاجزون عن عرفانه کما قال ع کلما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیکم فهو مخلوق
مثلکم و مردود الیکم و هو الذی قال سید المرسلین و خاتم النبیین فی لیلة المعراج ما عرفناک
حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک جائی که سید انبیا و خواجه لولاک عجز از
عرفان او اول مقام عرفان فرماید دیگر اعلی مقامات طیور اوهام تا ساحت قدس او
راه نیابد پس بوضوح باسم ظاهر حضرت غصن ممتاز شوقی افندی غنچه خندان و گل
شکفته در ریاض رحمان ثمره دوحه از دو شجره یعنی نقطه اولی از طرف پدر
و رب ابها از طرف مادرند و در وصیت نامه حضرت من اراده الله از قلم عبودیت
صادر و در آن آیه مشیت نازل که اعراض از او اعراض از حق و اقبال باو اقبال بحق
و اقرار باو اقرار بحق و انکار مقام او انکار حق و محبت باو محبت حق و بغض او
بغض حق فطوبی لمن تمسک به و اقبل الیه بقلب طاهر صادق مبین و ویل
لمن انکر و اعرض عن جماله الاکبر الابدع المنیر الفرید و ام ملک و ملکوت
در هر عضوی از اعضا چندین لسان باشد و شکر نمائیم فی الدهور و الاحقاب
هر آینه عاجزیم از ادای شکر او که قلم عبودیت بر صراط المستقیم الاوضح فرمود
که در این عصر از اعصار همه فضل نفر کیم پس باید بشکرانه این فیض عظیم احبا
در هر مکان و محل باشند مزین باخلاق حسنه و متطرز با داب پسندیده از ادب
و حیا و وفا و وقار و صفا و تقوی و محبت و مودت و خضوع و خشوع و مروت

والصدق

و مروت و انصاف و سماحت و شجاعت و کرامت و سخاوت و تقاوت و لقاوت
و نقابت و زکاوت و حذارت و لطافت و طهارت و صدق نیت و حسن
رفتار و نیکی گفتار و راستی و درستی و استقامت و سائر سجایای رحمانی و شئون
انسانیت باشند کران سمیع و کوران چشم و مریضان نفس و هوی شفای عاجل و حو
و بر کامل یابند تا بمضمون لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لالیم
مصداق گردند و اشکروا یرضه لکم را عنوان حقیقی شوند باری بعد از آنکه بدرجه
و هر محل آنچه لازمه بود درج است شکسته ان در لیالی ظلما تحریر و ارسال گشت
نظر بحکم مبارک علیک بالبلد الامین و کلمه مبارکه لطف آمیز انی المشتاق الی
رؤیاک و آیه مبارکه تمسک بالعروة الوثقی و اطلق العنان و ادخل فی
کل مدینة و بشر بمواهب ربک العزیز المنان ان ربک لرؤف رحیم بک و انه
لیؤیدک و یثبتک و یجعلک آیة الرحمة و کاس النعمة و کاشف الغمة و البهاء علیک
و علی عباده المخلصین عزم بر حرکت نموده و در راه حصار و نامق را که فی الجمله مدت
احبا را کما سوا عذار و اختلافی مسموع پیش گرفته بالکلیه تربیت و حکم
و ترغیب و تمدن بزرگان آنجا هم وعده گرفته بودند که عبور از یکی از این شهر کرف
چشم پوشیده بملاحظه آنکه مبادا اعدا باز اختلافی در میان احبا بیندازند
از میان رود که آب رو داد و زحمات صد برابر از راه افتاده عرض نسبت و اتفاق نامق
شدم و بانچه سزاوار بود نصیحت و موعظه و اتحاد کوشیدم و الحمد بما لم یزل

اکاهی کامل دادم و بایشان گفتم همین ها بودند که با زده نفر از اسرا در یک سلسله
و جهه زحمتها کشیده‌اند تا این مخمصه‌ها برطرف شده حال شما نباید از حدود حقوق و اتحاد
و اتفاق و محبت خارج شوید و الواح مدله بر مطلب که اختلاف بدترین مهالک است
تلاوت شد من جمله قوله جل جلاله قلم اعلی میفرماید مقصود از جمیع ارا و بلایا آنکه
نفوس موقنه با هم با یکدیگر بکمال محبت و اتحاد و اتفاق سلوک نمایند بنحویکه
اثنینیت از مابین محو گردد الا در حدود مخصوصه اگر نفسی بنفسی خاضع شود آن
خضوع بحق راجع و اگر طرف مقابل استکبار نماید آنهم بحق واگذار هر کس بجزای
عمل خود رسد و حکمت رسیده شاید اول عادل بینش شاید اول صاحب بینش شاید
اول الا کعبین علیه شاید اول اضعف تحت یار حق و الحلم حق دنیا و بکوش حق
شنیده اید که در کتب محبوب نتیجه که شب یکدیگر رود و بفهمد از این علائم آزار دیده اید
سبقت بگیرید از یکدیگر در امور حسنه و اظهار رضا اینست صفت مخلصین
اینست صفت مقربین اینست صفت منقطعین اینست صفت مؤمنین
الحاصل یک شب بسر بردیم و صبح با یک رفیق که هادی طریق تا چون میان کوه
لیل از دهنه صحن واله بمزرعه لطف الله علی مرحوم که حال در دست اعدا است شدیم
و از آنجا از میانه سراه واله ببلده نیز بود که از قلم اعلی بحسن آباد
نامیده شده رسیدیم و از آنجا بتجن رد از حال کلات مشهد شده و ۹ روز توقف
با یار بنحو با اعیان لطوان معاشر شدیم چند نفر را از مبتدیان طبیعی و غیره
ملاقات نموده و بالقای کلمه لطف راحت پرداختم و با رئیس تلگرافخانه که از احباب

ملاقات

ملاقات حاصل و ایشان هم حکومت الجایلی تبع السلطنه بجلوس نبیر الدوله کمسیون
و تحریص و ترغیب نموده که مانند ملاقات شده در تلگرافخانه تا ساعت پنج و شش آنچه مستطیع
بودم کوشیدم و آخر شب با فائز در بیت الشرف جناب مهتر که محل نزول لجه و اقامتم
و همگی از این ملاقات مسرور شدند و حکام ایشان هم خیلی تأسف خوردند که چرا دیر خبر شدند
و مجلسه از رئیس برداختند چون در ان ایام در تربت و مشهد فی الجمله همهمه شده بود
در رضوان ایام اند که جمعی افتاده ولی بتدابیر و حکم اولیا خاموش شد و آنچه لازم بود در
تحبیب و تألیف و اتحاد و اتفاق و بما امر به مشغول و از آنجا از خطه خراسان
عبور نموده ۹ روز هم در مشرق الاذکار توقف شد و احباب بسیار مستعد و منجذب شدند
و بهر یک هر یک اعطا و کل ذرج حقه شد و جناب محبوب شاه خلیل الرحمن
با ولدان حضرت منقورن فارانی که از ارض مقصود مراجعت فرموده ملاقات
شدند و این لیله خوشان و عیالشان که دختر مرحوم حاجی محمد علی زکیه از بحر الفرع
از قلم اعلی مذکور که مسماة بجمیله خانم و جناب مفتون و زوجه مال سردار خانم در بیت الشرف
جناب دکتر اعظم الاطبا خان جراح باشی ابن مرحوم لا عبک بالخبار و اطلاع از اخبار
و بشارات ارض مقصود مشغول و مشعوف شدم و علی الطلوع ایشان
از راه سبزوار و کبودان ترشیز عازم فاران و این عبد هم بعد از تکمیل نوزده
یوم عازم میامی و شاهرود شده و قطع منازل نموده در شاهرود و کلاتم و در کاروان
سرای گرفتم نظر با نکه از ان فتنه که قبلا عرض نموده بعضی از نه اجتماع احباب
از هم ریخته بعضی را بآیه مبارکه یا عبادی ان ارضی واسعة فایای فاعبدون تمرحت

و بکار و بلد اشتغال یافته و بعضی محزون و [illegible] در [illegible] نموده [illegible]
جناب محبوب الآیات [illegible] محمد [illegible] [illegible] تشریف [illegible]
دلالت نموده رفتیم و در آن شب و سه شب بعد اجتماع احبا و اولیا الله که [illegible]
و شنیده نشده و بسیار مسرور و مشعوف شدند و یوم چهارم از آنجا قطع
منازل در راه سمنان فی الجمله کسالت روی داد و با همان حالت [illegible]
دخترم را [illegible] سمنان و سنگسر با آنکه تب شدیدی عارض شده لهذا [illegible]
از [illegible] تمیز نمیدادم احبا و اولیا ملتفت شده [illegible] و حالت منقلب [illegible]
با حالت انقلاب در منزل جناب محمد بیک [illegible] و برادران ریختند ولی
بنا حالت بد گشتم هیچ ملتفت نمیشدم [illegible] محزون و غمناک [illegible] لوح احمد
و دیگر [illegible] با ناله و گریه لوح [illegible] یا کافی و [illegible] یا شافی و [illegible] صدا شد
باشعار [illegible] با گریه و ناله [illegible] بعد که فی الجمله [illegible] دلدار [illegible] دادم
الهنا که [illegible] اکبر [illegible] بان قصد که [illegible] از هر جا [illegible] اکرم [illegible]
مرا در حفظ حق [illegible] حالم خوب میشد شبانه حضرات فرستادند طبیب از
سمنان او [illegible] خواست [illegible] حالم فی الجمله بهتر شده بود [illegible] دوا [illegible]
فرمایند [illegible] فرمایند [illegible] اطاعت [illegible] دوا و غذا مختصر
دستور العمل داد و همان روز مراجعت نمود آقا با خوشنودی و بشارت [illegible]
که [illegible] خوب شد و میشوند مختصر [illegible] سه روزی گذشت از [illegible]
حاصل شد و احبا هم هر یک [illegible] میگرفتند در مهمانی و ضیافت
و مجالس

و مجالس [illegible] و محافل [illegible] جناب محبوب الآیات [illegible] حال [illegible]
اصفهانی معروفند تشریف [illegible] از سمنان و شهمیرزاد هم چون دانسته بودند
که بنا چندی توقف نمایم بجهت ملاقات تشریف فرما شده بودند و بالجمله
[illegible] دیگر ماندم و در صحبت و موعظه و تجدید و تألیف و اتحاد و اتفاق
داد سخن داده چون میخواستند انتخاب مجلس روحانی نمایند قدری [illegible] شده بود
الحمدلله با کمال تدبیر [illegible] و نائب الحکومه هم با بعضی از اغیار دیدن [illegible]
و شخص محترم بطور حکمت [illegible] از سمنان تشریف آورده بود چون ملاقات
حاصل شد و چند نفر از نائب الحکومه و [illegible] و غیرهما [illegible] از
هر یک [illegible] با [illegible] گفت و شنید شد [illegible] [illegible] فاش [illegible]
شد که [illegible] داده عرض کردم این امر عظیم است [illegible]
[illegible] همه خیال کرده اید که ملعبهٔ صبیان است این امریست که در کلیه کتب
سماوی ذکر [illegible] است و در هر یک با اسم و [illegible] و توصیف ذکر شده در قرآن
با اینکه خدا امر آید در [illegible] عالم و [illegible] ظاهر میشود و عدل
خود را ظاهر میفرماید و اغنام متفرقه را از ذئاب جمع میفرماید و البته صد آیه
بیشتر است که در تاریخ ظهور حضرت اعلی و حضرت [illegible] صریح است
و بعضی [illegible] در این مطالب [illegible] تا القرآن رسید که [illegible]
بلقاء ربهم [illegible] و چندی از آیات [illegible] من جمله میفرماید [illegible]

[illegible]

وانها لکبیرة الا علی الخاشعین الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم وانهم الیه راجعون
و مفسرین هم ظن در آیات لقا را بمعنی الیقین نوشته اند از بیانات مترجمین دیگر
که مقصودشان عدم یقین باشد و ایضاً فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشرک
بعبادة ربه احداً و ایضاً قوله تعالی لا اقسم بیوم القیمة و لا اقسم بالنفس اللوامة الی
قوله اذا برق البصر و خسف القمر و جمع الشمس و القمر یقول الانسان یومئذ این المفر
کلا لا وزر الی ربک یومئذ المستقر که در این کلمات مصرح است لقاء رب
و اسم مبارک مظهر ظهور که [illegible] در این باب داده شده که کمال محظوظ شدند
و اسباب حیرت و عبرت شده و ایضاً قوله تعالی انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه
و ایضاً آیات تکویر شمس و تکدیر نجوم و حشر وحوش و تسجیر بحور که دال بر علائم قیامت
و بعد از بروز انها علمت نفس ما قدمت و اخرت تحقق میشود و عمل اش
ظاهر و هویدا میشود و هم چنین سنه ظهور که مصرح در حدیث ابی لبید مخزومی است که
بیفزاید و عند انقضائها بالمر [illegible] که مطابق است با خبر الحمید [illegible] که
و نصف یوم یا و هر یومی نزد ربک [illegible] که یوم [illegible] نا معلوم و مبرهن است
و ایضاً بآیه که [illegible] ارض [illegible] فوق [illegible] از باب
سخن بطول انجامید تا سه از نهار و بعد هم تا عصر از نقطه اولی و جمال مبارک
[illegible] سؤال از احوال [illegible] و دلایل [illegible] عرض نمودند تا بیانات که [illegible]
[illegible] و بیانات [illegible] و کافی که این مختصر سفرنامه گنجایش ندارد تا مقامی که

ازل

که اینها مصداق بشارات و علامات من غیر قصد و اراده من عنده [illegible]
از جمیع اسماء بیزار و از هر وصفی در کنارند قوله جل مظهر بیته اسمی عبد البهاء و
رسمی عبد البهاء و قبلتی عبد البهاء و کعبتی عبد البهاء الخ حتی لقب با افتخار حضرت ابن
عبد بود ملاحظه شد خیلی متفکر و متحیر و مبهوت گشتند و تشکر نمودند قوله احلی
یا منادی میثاق عبودیتی المحضة فی جمیع الشئون لجمال القدیم بانک بابک بنده
وصلا صلای عبودیت از کل القاب بیزار و از جمیع اوصاف فرار عبودیت
جمال ابهی بیت بزرگوار بانگ سرورم بنداری یا عبد البهاء حشر و نشورم در ظل
لواء یا بهاء الابهی [illegible] سلطنت قدیمه بنیاد اسایش و حشمت عظیم عبودیت
در کارش این خلعت مقدس بر روی نفس برازنده و این تشریف مکرم بر هیکل متین
بلند و آماده عالم امر عالم ملکوت است و عالم میثاق در ایام [illegible] عظیم
و کوکب عهد نجم بازغ از آن افق مبین و البهاء علیک ع ع

مختصر آنکه چون سخن باین مقام رسید عصر شد و مجلس مقطوع نمودم و هر یک بجای
رفته آقا خیلی تشکر نمودند و اظهار افسوس و غبطه فرمودند چند روزی که گذشت
موعد رسید و حرکت نمودم ثانیه و مردانه الی آخر [illegible] رفته [illegible] و چون
اغیار و احبا هم [illegible] بود در چشم زخم بر جان ما [illegible] چون اسب سوار رنجش شده
بود و بنده هم هنوز از ناخوشی بکلی شفا نیافته بودم [illegible] سوار کردند [illegible]
حیوان معلول یک لنگه و [illegible] فرو کرد [illegible] که [illegible] هم صدمه [illegible]

الشکر و لک الثناء یا اله العالمین مفتوح شد وقتیکه از ضجایع نیست حیران حقم ام میتوانم از عهده برآیم

حمد و المنة لله طهران راه پیش گرفته بعد از چند منزل که قطع مسافت شد وارد دار الخلافه طهران شدیم

بیت الشرف جناب محبی آقا میرزا علی حسین عمو التجار ولد مرحوم مغفور آقا میرزا محمد علی علاقه بند کاشی

نیتیم و ایشان حقوقها و پدرشان که مرحوم شده اند و والده شان که حیوة دارند و برادرهاشان که آقا میرزا حبیب الله اجلال

آقا میرزا محمد صادق خان و آقا میرزا عزیز الله خان و آقا میرزا ذبیح الله خان با عیالهاشان همه مؤمن و مؤمنه که سالها

است آباء و اجدادشان از قدمای اصحاب بودند و بسیار مؤمنه و موقنه و ممتحنه و از خدمه امر به نهایت محبت

مهمان نوازی را بجای آوردند طهران انشاء الله مجموعه ابرار و اخیار را تا هفت روز جلسهای منظم

تمام احباب ذکور و اناث هیچکدام محروم نشوند در این هفت لیله هر روز لیلاً و نهاراً اولیا و اصفیا اطهار

بیت و لطف میفرمودند غنچه‌های خندان و گلهای شکفته در چمنستان رحمن و اشجار بارور و رونق بهار

ثمر با اخلاق و اشواق با خلوص و وفا و صفا با محبت و ... از ... در کمال سرور و ریحان و روح لعدم

اقتباس از خیم و کوثر و صورتها امروز انها ممنوع و در مجالس و محافل متعدده دیگر تحریک گهربار

بودم و ان فی ذلک فلیتنافس المتنافسون دیگر قرار بر وعده و میهمانیها و مجالس شد معلوم است

ان شاء الله چون دیده اند در محاضر ... و کردار ... پنهانی ندارم و نظر

غیر او نخواهم و نمیخواهم و چندین مرتبه گرفتار شدم و من غیر خوف و ترس حتی در گرفتاری السلطان

صید ... که در شهر انداخته و ... عظیم ... و آخر مرا صدیق الدوله گرفته و با زنها

و بردند در باغ ... محبوس کردند ... دست و پا ... هم چنین در ایام مظفر الدین

شاه مرا ... از اشقیا و بدون خوف و ترس متوکلاً علیه و متمسکاً بذیله الاطهر المنیر الخ

[illegible]

نگفته بودند گفتم و آنچه ندیده بودند و نشنیده بودند حسب الامر کردم و گفتم و از عهده برآمدم لهذا

لیلاً و نهاراً ایام از حالات ایشان سیر فانی دنیا اند و مطلع اند لهذا احبای خود و عائله

در وقت ورود به طهران که مشهور است ... اظهارات داده ... از منجاه و یا صد و تا بیست

و بیست و هفت صد نفر در مجالس کلمه ... کمتر نبوده و با آنچه ... و بشارت ...

لحن ... و گلها خندان و ورقها و بستان و حیاضها میگشتند که بجوار ... القضید

و روح و فرح طهران اقدس ... کاغذ که لهذا ... از

قلم میثاق ... که مقام صاحب سلطنت ملکوتی ... کفایت ... ایران

لله تقدیس معروض دارم که انسان بصداع میشود و از اختصار ...

قوله جل عظمته مخاطباً لدیره الحضرة الفرق هو الله یا من اضاء وجهه من

من افق النبوت والرسوخ علی میثاق الله فهنیئاً لک هذا الکأس الطافحة بصهباء محبة الله

و مرئیاً لک هذا الماء الذی فار من غمام موهبة الله لعمرک ان الملاء الاعلی ینطقون

بالثناء علیک بالثبوت و الرسوخ علی میثاق الله و یشکرون الله بالنفحات الله و یسجدون

بحمد ربهم فی العشی والاشراق و یحمدون بما بعثت من عباد رجالا لا تلهیهم شئون

الملکات ولا تصدهم المشتبهات عن النور المبین والصراط المستقیم

والافق القدیم و انک لنفسا ایها المنجذب من الاشعة الساطعة من شمس الجلال

المتعطش الی عذب فرات من ماء رحمة ربک استبشر بما ایدک بتایید القوی علی

اعلاء کلمة الله و نشر نفحات الله و اثبات القلوب علی میثاق الله لعمرک الصدی

علیک ملائکة مقربون من الملأ الأعلی و یمدنک جنود النصر من ملکوت الأبهی فاشدد
ازراً و اشرح صدراً و استبشر قلباً و انتعش روحاً و افرح فؤاداً بما فاضت علیک
تلک السحاب المدرار غدقاً مجللاً و قل الحمد لله الذی وفقنی بذلک و انا اول الذاکرین
٤٤ الخ مرقوم فرموده بودید ملحوظ گردید و مضمون معلوم گشت الحمد لله در جمیع مراتب
مظفر و منصور بعید تأیید جنود ملکوت ابهی بود رایات انتصار متتابع و مترادف بود
و عنایات جمال مبارک روحی لاحبائه الفداء شامل حال ملاحظه کنید که قدرت
و سطوت الهیه در عرصه امکان چنان نفوذ نموده که بتنها جمال ابهی فرداً وحیداً
بظاهر بلا ناصر و معین با چنان شخص چه نوع مکالمه نماید و از عهده بر آید و حجت
معجزه این نیست که از قوت عظیمه میثاق الهی و قدرت کلیه ملکوت ابهی و چنان تأیید
از جمال قدم روحی لعبیده الفداء شده نمائی که بکلی مالک و مملوک را فراموش نمائی
و بذکر [illegible] مشغول [illegible] ٤ ٤ چون [illegible]
[illegible] مقالات این عبد با ملک عصر بود و صدارت عظمی نیز او را [illegible]
نه بعضی از آنچه گذشته است در این مقام معروض دارم خالی از نفع و حد [illegible]
[illegible] روزی بود که حضرت صدارت عظمی از عشرت آباد بحدیقه تشریف
آوردند و جناب جلالتمآب مشیر الدوله مرحوم مرقوم نمودند که فوراً جناب فروغی [illegible]
هر جا باشند همین ساعت که حضرت [illegible] کرده محض ملاقات جناب جلالتمآب [illegible]
فوراً ناظر و صندوق دار [illegible] تا [illegible] بهارستان [illegible]

معجلاً

معجلاً تشریف فرمای حدیقه شوند اول طلوع آفتاب بوده که حرکت نموده با چهار نفر سوار
وارد حدیقه شدم پس از آنکه خلوت گزیدند در کمال لطف فرمودند من برای شما [illegible] منت
دارم ممنون هستید یا عرض شد البته منظور [illegible] قدرت و منت است [illegible] کمال ولی
بفهم که این منت از چه جهت است فرمودند بعد از آنکه [illegible] رضا نام مقتول [illegible]
بعضی او را بقتل [illegible] ولی من مانع شدم و جهت آنکه او اقرار نماید چون اقرار نمود
که چهارده معصوم و جمهور [illegible] حکم بقتل نمودم که دامن شماها پاک از این
بدنامی [illegible] که معنی این بدنامی [illegible] منهما [illegible] و الی الأبد
شماها بدنام بودید عرض شد ممنون هستیم و رجا از [illegible] معدوم [illegible] که با [illegible]
ارتکاب [illegible] و [illegible] در جزای اعمال
[illegible] المحسنین و مجزی [illegible] و بعد از خروج از مجلس این
داستان [illegible] عرض شد و لوح مفصلی بافتخار این عبد [illegible] این لوح نازل
ان [illegible] عنایت فرمودند و آن هم تفصیل دارد ولی الان به تفصیل دیگر
می پردازم و آن اینست که فرمودند در حدیقه که چون راه [illegible] حکومت طهران داده
بود که شخص خراسانی باز [illegible] و لیلاً و نهاراً جمعیت داده و احتمال [illegible]
و خروج در ضمن اراده داشته تا خیلی خاطرش را مشوش کرده بود و من با [illegible]
گفتم این شخص است که چنین راه [illegible] داده [illegible] در [illegible] نایب السلطنه
راه [illegible] داده بود [illegible] بامر [illegible] استنطاق مأمور گردیدند و در منزل مشیر الدوله

منيرالدوله تحقيق حال او را كرديم معلوم شد كه شخص با صلاحيت است و خوش بزم و خوش محاوره و آ
هر لوب و سخن در ميان مى‌آيد لهذا انفاذ او جمعيت مى‌دوشد با بالا كرد با احترام و خلعت او
و كتابهاى او را با ولعلما بيند من صلاح نميدانم كه فتنه خوابيده را بيدار نمائيد ديدم شاه
بخيال فرو رفت عرض كردم كه اگر ميل مبارك است اصلاً كتابهاى او به نظر مبارك مى‌رسانم
كه هفتخ سلطانى او به بيند كه اين افسانه خيلى بزور لهذا اگر ميل داريد پس فردا
. بيايد رستم الاخوالس كه سوار همراه مى‌كنم بحضور بياورند عرض شد كه البته چون وعده فرموده‌ايد
مى‌نمائيم بكمال ميل اطاعت مى‌نمائيم فرمودند اگر رفتيد چه جواب خواهيد داد عرض كردم
چه ميدانم كه ايشان چه سؤال خواهند فرمود البته بر طبق سؤال ايشان بعون حق جواب كافى خواهم
چه آنكه وجه ايشان و چه ترابه و چه اينكه خواهند شنيد و همه معين و ظهير و نصير و هو نعم المولى
و نعم النصير و هو القادر الغالب الحفيظ خنديدند و فرمودند بسيار خوب و مشغول ديگر
فرمودند كه تا عصر امروز طول كشيد و هم آنجا غذا و خواب هم معمول است و خيلى اظهار
شكر و ممنونيت فرمودند كه آن مقالات حالا تحرير كه مجال نيست در مناسبات كلمات
شايد موفق بر درج كردن آن مقالات هم بشوم حالا مناسب مقام روشن با
اين است پس فردا كه شد رستم الاخوالس با ملازم حاضر شد و از انجام كه سواره همراه
و بحصار بردند و بعد از حضور در ساحت اقدس سلطانى و اظهار خضوع
شيع لسبر سلطنت طرف مبارك را با اين احقر فرمودند كه شنيده‌ايد كه جمعيت فرق العالم
ايد و با بپاستيد و خود حضور بنده رسيد عرض شد خوف شما از آن
وحركات

و منكر است و عملى غير ميسر و في الحمدلله كه خدا مرا مؤمن موحد خلق فرموده و اگر خدا انكار
باكه عالم منكر از اين دار حقيقى بيزار است از خداوند تمناى ايشان بر خلاف ميل حضرت ارضا
فرمايد اينك سر و اينك جان سر نهاده‌ايم بسوداى كسى كه اين سر از او است نه همين سر
هر چه دارم جهان بكير از او است كه كلاه افشانند و كمربستگانند چنان كه در محضر حضرت باقى
و مينا و ظروف ساغر از او است من بدل دارم و شاه و برج و شمع بسر انجه پروانه
پر سوختم و در بهر از او است از من ارباب بگو چند گنه كار الا الا غم هر ارباب كه
اگر جوهر آذر از او است گر بيدار يا فكنده و ركه ساجد آنكه تا جذب است كه
هم كثرت و هم حصر از او است چون اين اشعار مناسب حال القاء شد شكفته شده
و فرمودند مقصود از اين جمعيت با چه چيز است عرض شد فوائد و منافع اين مجالس
كه دعوت دارالخلافه سعادت هم و ميتوان در حضور ملوكانه ذكر نمود اگر مقصود در اين
اگر اذن است جسارت در اظهار مى‌نمايم فرمودند بگو عرض كردم يكى از فوائد
اين است كه چون خلق جاهلند لازم است با ايشان تربيت نفوس هر قدر تربيت شوند
با داب حسنه و اخلاق مرضيه و مشغول امانت كه امانت و ديانت و راستى
و درستى و صلاح و سداد و بذل و ساير كمالات انسانيت مزين شوند و از خيانت
و رذالت و فتنه و فساد احتراز نمايند و با آنچه رضاى پروردگار است [illegible]
كوشش نمايند چون از صفات رذيله احتراز نمايند و اتصاف بصفات حميده پسنديده
عالم جنت آباد گردد و تمام خلق در نهايت خوشحالى و صلح و صفا و اگر اين مشرب

فرمودند خلاف این را اراده پرست داده بودند عرض شد در جمیع ازمنه و دهور با انبیا
و اولیا کذب و افترا زدند و آنچه در حقشان نسبت دادند از الا حاج نیست یا این
عبد عاقل است و یا دیوانه اگر مجنون است که بر او باکی نیست و اگر عاقل است با آنچه رضا
حق نیست ابداً اعتنا ننماید و بغیر ما اذن الله ابداً قدم نگذارد و در کتب و الواح الهی
در کتاب احکام ما که فصل الخطاب است میفرماید بالمعروف تمسک نمائید و از منکر اجتناب
چنانچه میفرماید زینوا رؤسکم باکلیل الامانة والوفاء والسنکم بالصدق الخالص و قلوبکم
برداء التقوی کل ذلک من سجیة الانسان الی ان میفرماید حرم علیکم الزنا ثم الغیبة
والافتراء و ایضاً میفرماید یا اولیاء الله فی البلاد و یا احباء الرحمن فی الدیار یوصیکم
المظلوم بالامانة والدیانة طوبی لمدینة فازت بانوارهما الان بهما یفتح
باب الاطمینان و یرتفع شأن الانسان و ایضاً میفرماید ان الذین یفسدون
فی الارض و یسفکون الدماء و یأکلون اموال الناس و یدخلون البیوت من غیر
اذن صاحبها انا بریء منهم الا بان یتوبوا و یرجعوا الی الله الغفور الرحیم
و ایضاً میفرماید جاهدوا فی الله حق الجهاد انا قدرنا الجهاد بالاعمال والاخلاق
و کذلک قضی الامر من لدن آمر قدیم انا رفعنا عن بینکم حکم القتل
ان الرحمة سبقت العالمین ولکن الاکثر لا یعلمون و ایضاً میفرماید لا
تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها ولا تکونن من الظالمین و ایضاً
میفرماید ان یسبکم احد او یمسکم ضر فی سبیلی لا تضطربوا و تسبوا احدا

لانا جئنا

لانا جئنا لاحیاء من علی الارض یشهد بذلک ما نزل من قلم عز بدیع و در جای دیگر میفرماید
لا تفسدوا فی الارض ولا تسفکوا الدماء ولا تعقبوا کل فاجر لئیم و هم چنین میفرماید
اگر بزنند شما نزنید و اگر بکشند شما نکشید اگر [illegible] شما [illegible] نمائید دست دراز
ننمائید و اگر تقبیح کنند شما تحسین نمائید و اگر فحش دهند شما صلوات بفرستید و هم چنین
میفرماید ای اهل بها با تمام احزاب عالم بروح و ریحان معاشرت فرمائید اگر نزد شما
کلمه و یا جوهری است که دون شما از آن محروم بلسان محبت و شفقت القا نمائید
و بنمائید اگر قبول شد و اثر نمود مقصد حاصل والا او را باو واگذارید و درباره
او دعا نمائید نه جفا و هم چنین میفرماید ای اهل بها شما مشارق محبت و عنایت
و رحمت الهی بوده و هستید زبان را بسب و لعن احدی میالائید تا چه رسد بجدال
الخ در چند جا میفرماید بسریر سلطنت خاضع باشید و حضرت [illegible] از [illegible] حرف
بخواهید بنوعی در این تأکید میفرمایند که اگر مخالف اراده سلطان حرکت نمائید جمیع
اعمال شما حبط میشود ما صح و هم الطاف احباب الامر الاعظم [illegible] اللهم
ایده الملک المظفر [illegible] زبان دارد [illegible] بنظر دقیق ملاحظه فرمائید و [illegible]
درست تفکر فرمائید کسیکه متدین بدین [illegible] میشود که خلاف دستور العمل الهی
حرکت نماید لا والله لا والله لا والله معاذ الله استغفروا الله
قلب مبارک [illegible] حضرت [illegible] بدل [illegible] رجوع فرمائید که اگر
حذر نخواسته این عبد لا قید و بی دین [illegible] که غیر معروف

معروض فدایت و ظاهر کنم اگر چه جسارت از حد گذشت ولی لازم است باز هم با اذن
جسارت را مزداد نمایم کسانیکه سالی صدهزار تومان مال سلطانی را میخورند و میبرند
غلط نیکند نیست بترسم که از سید آنرا آورند شهر سلام که رخنه در مملکت سلطانی نمی نماید لابد
دروغ و افترائی هم بر رعایای صادقه شهریار زنند پس چه کنند که مولا کرم و لقب کرد
یک عرض دیگر هم زحمت اگر چه خاطر مبارک شهریار را هم آلوده باین خرخشات نمودم اگر
میل مبارک بر این است که جمع نمائیم با ترس و العیس ما اطاعت مینمائیم رأی
جهان آرا را و بقوه برقیه این اسیر حقیر ذلیل تمام مدن و ولایات را غرق عز نیستی اطلاع
میدهم که مجالس را برحسب امر مبارک سلطان خود نمائید و اگر مسئول حق هم واقع شویم عرض
در آستان اقدسش مینمائیم که چون تو ما را با طاعت سلطان امر فرمودی ما هم باین جهت
منع کردیم و مجالس را موقوف نمودیم لیکن از سلطان جهان اگر یک عید را خیلی بزرگ
آن عید بروز نمایند و اولیای دولت آن عید را نتیجه مبارک از آن امر سبب بروز
فرموده از آنچه عید است عرض شد قربان روز مذهب و ملت ما است عالم کرم
فاش هم استعلا بدهم سوال این مجالس محبت آن شر که حاجی دانا که فاش عابد و بیناکه
پیش نماید یکوقت بقدر از اهالی مملکت بر این اهالی مذهب مثل علما و دانایان
و اهل صلح و سلم معلوم است صابر و شاکر و اما هرچه تربیت جوان میبیند که کردند
اونی دست بچاق و تفنگ و آلت حربیه که ممنوع است در مذهب ما ملتها انداز
مذهب ما نشر مید و با صدق بحج و بستند زیرا که ثمره مجالس تربیت نفس حاجیه

ازاله

ازاله منع میفرمائید این نقص را بر سده مبارکه امر ما نسبت ندهید و نه شنیده
فوز خیلی با بهائی زاید الوصف و رحمت شاهانه فرموده از بیانات خیلی حرف و زراع
البته البته تفرمائید محل کنند و در حق هم دعا نمایند من مطمئن شدم از انشاها چون
دیدم زبان عنایت گشودند به بعضی خطابات و کلمات مزاح آمیز پرداختم
که تناسب ندارد در این مختصر درج کنم لهذا میپردازم بالمع اقدس که بعد از
خلوص از آنچه نائب السلطنه و گرفتاری آن که ما و فضلا من المنتج بتاج العبودیه
للاسم الاعظم در حق این اسیر ذلیل حقیر شرف صدور یافته قوله جل عزّته
و عظم میثاقه ان یجذب بنفحات ملکوت الابهی هنیئاً لک فمن الکاس الطافحة
بصهباء موهبة الله و مریئاً لک هذه المائدة النازلة من ملکوت الابهی
لعمر الله جنود الملأ الاعلی یؤیدک بشدید القوی فی نشر نفحات الله و قبیلاً
من الملائکة من الافق الاعلی ینصرک فی اعلاء کلمة الله کما قال و قوله الحق و وعده
الصدق و نؤیدکم من افق الابهی و ننصر من قام علی نصرة امری بجنود من الملأ
و قبیل من الملائکة المقربین بشری لک من هذا المقام المعظم طوبی لک من هذا
الرفرف الکریم لعمر الله حقائق الاخیار فی قباب عزة رب الارباب
یبتهجون بذکرک و یصلون علیک و یشتاقون الیک و یبتهلون الی الله ان
یرعاک بعین الرحمانیة و یشدد ازرک فی خدمة امره و ینور وجهک بالفیض
عنایة الله رب هذا عبد الذی انقطع عن سواک و اشتغل بذکرک و نادی

[illegible] و نشر آثار دینک و رفع اعلام حبک و هدی الناس الی سبیلک القویم
و صراطک المستقیم ایده بتأیید آیات ملکوتک و انفخ فیه من نفثات الروح
انک انت المعطی الکریم

٤٤

باری مقصد از تحریر این لوح امنع اقدس و حکایت [illegible] احباب الهی [illegible]
مطلعند بر حال فانی و بر اینکه منقطعا عن الکل فدائی احباب الهی هستم
معلوم است که در محبت و مودت و خلوص بیننا کان کما کان مقدر [illegible]
در این لیله از مبتدی و منتهی لا تعد و لا تحصی در ماه ربیع الاول وارد و در [illegible]
جمادی الاولی خارج و حال الله میخواستم بنویسم باز و وقت عزیمت از طهران الحمد
از [illegible] و اصفیا و اولیاء الرحمن بودند که احباب قائم بر خدمت و ناشر نفحات الله
محبوب جناب امین [illegible] و امین امین و حضرت جناب آقا با اقرار و باقی در [illegible]
[illegible] و طراز علیهم بهاء الله الابهی تا الآن جناب سید احمد آقا رسول قزوینی دیدن
من در عزیمت از اصل مقصود دیده دل و جان لهذا و اظهار داشتند که جناب محبوب
خود ایشان لا علی محسن در قزوین اظهار عنایت و مرحمت فرموده اند و حاجی
سایر احباب آنجا اظهار اشتیاق فرمودند از لیله پنجم جمادی الاول که لیله بعثت
حضرت اعلی و مولود حضرت مولی الوری روحی ما سواه فداهما است [illegible]
[illegible] بر [illegible] و کمال عیش گفتگو قرار دهد عبارت المجلس که او [illegible]
[illegible] و خوش طلعتان قزوینیان مجتمع لهذا اندرون اطلاع احدی
الاقل ٩

از طهران الیوم بیاید حاضر فرمودند که لیله پنجم وقت انعقاد آن مجلس [illegible] حاضر
حاضر شوم لهذا آقا حسین و آقا علی محسن و اخوان حاضر و قرار دادند الیوم [illegible]
دادند و را اقدام چون بیکدو فرسخ از طهران به عشق تمام قطع مسافت شد الیوم
[illegible] خراب شد که هر چه صاحبش با صلاح کوشید خراب تر شد ناچار اعرفت الله بفسخ
العزائم و نقض الهمم را مصداق گشته و کلمه مبارکه [illegible]
فی الارض و لا فی السماء الا بسبعة بمشیة و اراده و قدر و قضاء و اذن و اجل و کتاب
را متذکر شده و فرمایش سرکار [illegible] فرمودند که مخاطبا لعبد [illegible]
در یکی از ایام تشرف فرمودند که از این گوشه اطاق تا آن گوشه نمیرسید مگر باذن
مبارک و حرکت و سکون منوط باراده و مشیت اوست ما شاء الله کان و ما لم یشاء
لم یکن را مشهود [illegible] ملاحظه نمودم رجعت به طهران اما از غروب که در یوم و حضرات احبا
هم چون لیله بعثت بود بسیار ممنون و مشعوف و مسرور گشتند بلکه از روز گذشته
با [illegible] الیوم بیاید حاضر شدند و لکن یک ساعت از غروب گذشته و الواح قزوین
[illegible] ولی حضرات [illegible] [illegible] که [illegible] محروم [illegible] میبود محفل
بودند چون خیلی برودت و برف بود راه [illegible] بود و در وسط [illegible]
مراجعت فرموده یک شب بعد ما و [illegible] چون گم ها و محله ها را از نظر محو
شده بود از هر یک از آیات معهوده سراغ گرفتیم کسی با خبر نبود که دلیل ما گردد الله
[illegible] سراغ منزل جناب مجیب [illegible] غلام حسین [illegible] گرفتیم [illegible]

من شما را می رسانم خلاصه اوضاع اینکه حال مخفی والده دار الشرف اینکه نوشتیم هر چه با خبر الله
بین [illegible] از آتش محبت و انس نیت ایشان و اما اهل بیت ایشان کمال روح و ریحان و [illegible]
حاصل گشته علی الطلوع الی یوم الایام عظام تشریفا و لو در اظهار سرور و بهجت
و ابتهاج فرموده اند خیلی جناب محبوبی حکیم الهی و جناب محبوبی الاسعد الامجد آقا [illegible] ادام الله
و محبوبی الاصدق [illegible] اینجا محبت آثار علیهم کثر الله امثالهم و حفظهم الله
عن شر کل ذی شر و انزل علیهم من سماء عطائه ما یلیق بکرمه و کرمه خیلی اظهار لطف
و محبت فرموده که چرا زمان تشریف نیاورده اید عرض شد مرحمت چنین حواله فرموده
منزل ما هم از حق [illegible] عطا وعده گرفتند که [illegible] [illegible] دوران [illegible] [illegible]
البته باید تشریف بیاورد [illegible] قبول نموده عرض جناب محبوبی الآن حکیم الهی در آنکه فرستاد
این عبد [illegible] حیاة که لقاء اولیاء الله است [illegible] [illegible] در دار الشرف
جناب محبوبی الاصدق [illegible] سردار [illegible] غلام [illegible] غنچه ها خندان و
شکفته در [illegible] را چنانچه باید [illegible] سرور و بهجت کلی و روح و ریحان حاصل
نمودم و بما یحب الله و یرضی ناطق [illegible] منجذب و مشتعل و خندان [illegible] دیگر
حکیم الهی مذکور [illegible] مراجعت به آن محل [illegible] اولیاء در دار السعاده [illegible]
و مردم فرستاده اند اشیاء [illegible] [illegible] در دار الشرف [illegible] مجموعه سعادت
و فوز و فلاح است [illegible] دارند و [illegible] ایمان [illegible] صغیر
و کبیر [illegible] [illegible] چه نویسم و چه گویم که ادا [illegible] انسانیه و
خصال

خصال و سجایای روحانیه شیرین لبان و شکر دهان ها [illegible] قزوین بچه در [illegible] هر یک
چون کوکب لامع و نجم بازغ در افق سماء [illegible] و بیان الله محافل متعدده زنانه و مردانه
تقدیس و تنزیه و تربیت و روحانی مرتب و منظم در هفته [illegible] محفل [illegible] مردانه و یکی زنانه
[illegible] فوق العاده مقرر این عبد [illegible] اراده [illegible] روز بیشتر نمانم ولی از کثرت محبت و [illegible]
و اخلاق در [illegible] الاول [illegible] رسوم [illegible] عزیمت [illegible] و احسن
و رفتار و گفتار [illegible] هوا و [illegible] بهار [illegible] و ابدا تاثیر نکرده و آیه [illegible] و [illegible]
در مجالس [illegible] مجالس [illegible] و [illegible] مستطیع [illegible] بتالیف و تحبیب و [illegible]
و لایات و اطراف [illegible] مناسبات [illegible] و مکان و [illegible] مقام مشغول و [illegible] منجذب و مشعوف
و خندان و رقصان و کف زنان و پاکوبان [illegible] رحیل [illegible] مسلمانان از [illegible]
و ارکان [illegible] و هر یک [illegible] مجالس [illegible] و دیگران [illegible]
[illegible] و [illegible] چنانکه آقای علی و اعیان [illegible] الطلب [illegible]
الهیه [illegible] در [illegible] اشخاص [illegible] این [illegible] حکمت [illegible]
یک روز [illegible] علماء [illegible] در منزل جناب آقا [illegible] از صبح الی العصر و الصبح و [illegible]
در منزل محبوبی الاجل [illegible] تا ساعت پنج و شش [illegible] در منزل جناب [illegible]
[illegible] الابرار و [illegible] در منزل جناب [illegible] و روح [illegible]
[illegible] مفصله پرداخته بودند [illegible] چهار [illegible] مفصل
ممزوجا بالتوریة و الانجیل و القرآن و الاخبار [illegible] من یوم الظهور و [illegible]

مقدما مشروحا مفصلا نمودن ایه و فضل مخصوص کلهم اجمعین و وقت خروج الفرح
ن بعد از لا ایا[ن] صاحب جوازند و قائد باین کلمه ما ما غبطه میخوریم که ما اطلاع
ین الکاظمین که آینه بارز شرح و تفصیل در قزوین قلم از عهده برنیاید مجددا الی قره تا
ز فیوضات حق که منقلب و منجذب و از حق مسئلت مینمایم که کل با کمال اعزاز و اکرام اعتنا فرماید
در عالم از عوالم الغیب و بهره عطا فرماید بر کوچک و بزرگ حالا و بعد [illegible] حضرت
انوار حضرت [illegible] و فضل لایق است انه هو المجیب و بعد از رفع [illegible] انجمن
احمد [illegible] لا ایان ما شکر دیدند و این اسیر فانی طرف [illegible] تا در همدان [illegible]
[illegible] جناب محبوب الابهی اعتنایه احباء همدان که تنظیم امور و عملیه جات
داد مرداد [illegible] هنوز [illegible] شدند تبلیغ [illegible]
همدان بود و [illegible] فلک [illegible] منزل [illegible] اینها اول ورود [illegible]
[illegible] که جائی بلد نبودم و الله [illegible] در احوال [illegible] که جناب عمو[illegible]
[illegible] لا [illegible] فرمایش [illegible] که با لوم صحیح [illegible]
[illegible] الیه [illegible] تشریف [illegible] در دار السعاده [illegible] و [illegible]
[illegible] منزل مبارک و [illegible] المنزل [illegible] جناب [illegible]
الصحه و تمام عائله [illegible] کوچک و بزرگ در اطاق [illegible] مرتب مخصوص
شده با سرور و صد مهمان نوازی و عنایات [illegible] و سجایا [illegible]
[illegible] و احسن [illegible] و [illegible] دریا دریا [illegible] دنیا دنیا فرح
داد

و سرور رخ کوثر که صد هزار [illegible] از عهده شکرش بر نیاید بارک الله
بسر بردیم و حضرات عائله کلهم لقاء [illegible] صبح و شام در سر سفره
نهار و شام حاضر و بنهایت مهمانی که اولیا [illegible] پذیرائی میفرمودند
و این عبد هم [illegible] و اعطا [illegible] حصه از آیات و مناجات
و مواعظ و نصایح مشغول [illegible] و از دین [illegible] تا آنکه
[illegible] از ورقه [illegible] اظهار شد که اگر اسباب حرکت فراهم آید خیلی مسرور میشوم
چون [illegible] باعث [illegible] جناب حکیم [illegible] الحمد لله [illegible]
شده اند [illegible] کجا [illegible] برویم با بعضی [illegible] در روزها
اولیا و [illegible] و مجالس صحیح [illegible] ترتیب میدادند و از [illegible]
[illegible] هم در مجلس حضور داشتند لا ایان مبلغین هم از [illegible] محبوب
[illegible] و جناب [illegible] سید اسد الله و جناب [illegible]
و [illegible] طریق [illegible] میداشتند که [illegible] مشتاق و [illegible]
اولیا [illegible] و در هر مجلس [illegible] که اسباب
فرح و سرور [illegible] و مجالس متعدده هم داشتند
و مجلس [illegible] منظم و مرتب بود و در مشرق الاذکار هم در [illegible] تمام عموم
اولیا جمع میشدند تقریبا در هر مجلس که [illegible] منطق [illegible]
آیات و نطق [illegible] در [illegible] و در هر مجلس که خیلی [illegible]
و مشرق و [illegible] تقریبا چهار صد یا [illegible] نفر [illegible]
و [illegible] این حقیر و اسباب [illegible] جناب حکیم فراهم [illegible]
[illegible] صورت [illegible] ایشان را [illegible]
و شب هم [illegible] میشد الحق قلوب [illegible] از محبت [illegible]

دیدم و سانح حب که اگر شرح بدهم لانهایه بر نیاید ولیکن از احبائی که
همه جور از مستبدی و منتهی مسائل و کلیمی و فارس اطاق مملو بود و ابواب
سخن مفتوح مختصر شرح آن را در این مختصر مینگارم لیکون تحفة
لاهل البصر و الناظرین الی المنظر الاکبر و المتمسکین بالذیل
الاطهر و آن اینست که یک سئوال نمود که شخص اول چه مدعی بود
و جناب بهاء چه مقام را و سرکار آقا چه مقامی را لازم است به بعض
مطالب مناسب مجلس و مرام بپردازم عرض شد شخص اول که
باسم صاحب الیمین اعلی علیین نجم مقام قائمیت بالاخره اخبار داد از بعض
وثبوتش بهر عنوان از قرآن و احادیث هزار هزارها و از آیات قرآن
و احادیث حتی سنه ظهورشان از قبیل حدیث ابی لبید مخزومی
و آیات قرآنیه تلاوت شد و فقرات و عبارات و بیاناتم که اتفاق
افتاده از اخبار کافی و غیره برخواندم همه در وجد و شکر لهذا
در آخر عرض شد که حتی صورت سیاه و هو الله نامم نیز و الف و
مع اسم مبارک و دلیل اعظم آیات و حجت این است چنانچه
در قرآن واقعه که میفرماید ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا
فأتوا بسوره من مثله الخ و آیه شریفه دیگر فبای حدیث بعد الله و آیاته
یؤمنون و آیه دیگر که میفرماید قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی
ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا و ایضا در
مقام میفرماید او لم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب و از این قبیل
آیات دیگر متذکرشان نمودم که دلیل اعظم آیات است و حال حضرتش
این قرآن و آیه آیه سواء سوره چنانچه شأن نزولش و شیعه و سنی

در تفاسیر

در تفاسیر مشروح هستند در مدت بیست و سه سال نازل فرمود چه که اول
جوانی الی سوره علق نازل و در آخر که شصت و سه سال از عمر
شریف گذشت سوره النصر نزول یافت و معلوم است که در
مدت معلوم نازل شد و حجت قاطعه بود کل من علی الارض و هکذا
و اولیای آن جواب میدادیم و فیه نقضیه کلمات بیان مینمودیم اول از
عرب بود و این از عجم و منزل حجت قبل بلا اکر فرموده اکثر و اعظم از کل
آوردند از مناجات و خطب و تفسیر و ادله و براهین و آیات با هزار
که احصاء آن کل عاجزند چون سئوال شد که چه مقام مدعی هستند سوء
سهو از باغ شناختن آورند باغ و بستانش لی الخ ابراز آنها از وجود حضرت
مبارک حضرت بهاءالله سئوال شد که چه مقامی را مدعی هستند ایشان
بلسان اخبار حسینی رجعت بعد از قائم و هر اخبر بعضی از
روایات که بسلسله معصومین مستند است دلیل بر این و ظاهر
عبودیت و بشریت که در قرآن هم نازل شده انما انا بشر مثلکم و دلیل
بر عبودیت مناجات هائیکه از قلم اعلیش که از عدد و احصا خارج
که عابد است و معبود عبارات میفرماید و هکذا و هکذا مسطورات او
که قلوب احرار اهل اشارات و امم عظیم و آنها باطن و حقیقت
هاله موعود است که در کتب اولی در آیات بیشمار انبیا وعده
داده اند و بهر اسمی و رسمی موسوم و موصوف فرموده اند و بعض از آیات
شد بهر دو عنوان تلاوت نمودیم و گذشته از وعده های انبیا خاتم
انبیا ظاهر شد و بیان فرمودند که ایشان را با شهادت نقطه اولی
بواسطه اراده نمود که و بیان نازل فرموده و در هر کجای کتاب

به تفضیل از نبوت و علی در ولایت تکمیل مراتب شد و فقره
و بمضمون آیات شریفه قرآنی که من جمله در سوره حج میفرماید
کألف سنة مما تعدون و ایضا در سوره دیگر میفرماید
الذی یدبر الأمر من السماء الی الأرض الی مقام ثم یصعد الیه
فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون و ایضا میفرماید
جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس الخ پس از تدوین و تحصیل
و تکوین شمس محمدی از تفضیل با ۱۲۰۰ پنجاه شد کما اشار الیه الشیخ اجل احمد
والسید الاکبر صلوات الله علیهما ان نبوت و ولایت بتشکیل ذالک
قطب و یک حد ظهور یافت کما اشار الیه قوله تعالی اذا برق
البصر و خسف القمر و جمع الشمس و القمر یقول الانسان یومئذ این المفر
کلا لا وزر الی ربک یومئذ المستقر و در این نیز و بینه معلوم است
شمس و قمر بمعنی محمد و علی است چنانچه در تفسیر والشمس و ضحیها الشمس محمد و القمر
علی مرموز است پس ان محمد و علی در ظهور علی محمد در بطون واقع و
اوست سلطان اکبر و کتاب الله الاکبر سلوا انتم تعرفون و
رتب هم در حساب جمل ۲۰۲ میشود و علی محمد هم ۲۰۲ میشود فافهم
و کن علی بصیرة مبین و حروف این دو اسم مبارک هفت است
در تفصیل و هفت است در اجمال و اظهار این در بدایت
سالی که موعود در الاراضی عصمت و تصحیح این خبر شد و در
میان اخبار مختلف که بعضی روایات فرموده اند هزار
هزار و سیصد بتعداد و بعضی زیاد و بعضی اقل از این و بعضی اکثر

لهم

فهم بعد از جمع و تعدیل اخبار هزار را صحیح گذاشته از جمله
فرموده است در شرح الزیارة روایة المفضل ظاهره الرجحان و لکن
عندی البیع الخ و این نظر بان است که هزار و دویست در ظهور
یک سال غیبت فرموده اند و فیه حکم اخر اینست که هفت معتبر
دانسته اند و ان نقطه و حجة در جهت طلوع فرموده و هزار و
ایام مرتقبه و در هفت شب فرموده و سینه لا شک که
کما وعدوا ائمة الدین الطیبین الطاهرین و با فوق اعلی الصعود
فرموده پس چون الدار و کور اکبر حقیقت در بطون با تمام رسید
چنانچه حفظ خبر داده فی سنة الستین که ظهر شد در کون و بلا درنگ در مقام
دیگر میفرماید فلترقبن فرق القائم و القیوم الخ و بیانات کرام
شد که این اوراق گنجایش ذکر همین اندازه است
پس نظر باین وعده و ایات دیگر که کل دال بر مدعا است
پس از ظهور محمدی و بطون نقطه اولی طریق مستقیم واضح شد اما برا له
مستکبرین ایمان لازم است و ثمره محمد و علی است با اسم منیع در ظهور لعه
ظاهرش معجزیست کبری و باطنش غیب منیع لا یدرک است و دلیل بر این که
لا است او به و براهین قاطعه است دو دیگر را در آن اعلی الاسم است
مشهود دیگر قرینه نیست پس از انکه نقطه مقدرین و تکوین
با اعلی الدرجات رسید هیچ شک و شبهه نباشد در الوهیت
و حدث شده افکار منیفه و اولیا درجه اند ذات قدم
از هر ذکر و صفت و نعت و بیان

ذات علی

[illegible]

د عل آ
محمد از
چنین را
و تر فی
و در
بنا را
غرم جر
اول و
را هو
ه درو
منزل ا
ا اکر سو
ے اینه
اللهم از
حافظ
حاضر شد
پر در

بکنه ذات مقدس او پی نبرده و نخواهد برد و آنچه در عقول و افکار
او مقدس و منزه بوده کما قال تعالی خالق لا نظیر له و واحد لا ندّ له
واحد لا ضد له و آله لا ثانی معه الاول بلا بدو الی و الآخر بلا فناء
والقائم بلا عناء و المبدئ بلا آله و الصانع بلا اعوان و الرب
بلا شریک و الفاطر بلا کلفة و الفعال بلا عجز لیس له حد فی مکانه
ولا غایة فی زمانه لم یزل و لا یزال کذلک ابداً دائماً هو الحی القیوم
الدائم المقتدر المحبوب در این مقام این مطلب بسمع آقایان
رسانم که باید که تفکر در حدیث مشکلات کنی و آن آیات که حضرت
علی علیه السلام میفرمایند انا عبد من عبید محمد در خبر دیگر میفرماید در مقام
حضور شمس محمد و کنت بعوضة فی وادیها من اول الامر الی آخر
حق سویت و مفقودیت و عبد بمحض آنکه بالنسبة بمقام احدیت
و الحضرت هم اشهد ان محمداً عبده و رسوله در پنج وقت نماز دستور العمل
داده پس علی عبد عبید است چگونه در خطبه مبارکه میفرماید انا الاول
انا الآخر انا الظاهر انا الباطن کنت قبل القبل و اکون بعد البعد
و ایضاً میفرماید انا الذی کتب اسمی علی العرش فاستقر و علی السموات العلی
فقامت و علی الارضین السفلی فرست و علی الریح فذرت
و علی النهار فانار و تبسم و علی اللیل فدجی و اظلم و ایضاً میفرماید
انا الطامة الکبری و انا الصاخة و انا القارعة و انا النبأ العظیم
یا کلمه انا الله از شجره طور موسی بن عمران شنیده و الرب تجلی للجبل تفکر کن
بسیار از مشکلات حل میشود و هیچ شک و شبهه و اشتباه و حلول و کنایه
و یا خلیل در وحدت نفی اوهام شده و او لم یلد و لم یولد گفته است و
وکفو لا کان او

شیء
و شیء لا کالاشیاء را مصداق کند و مستدل شود عن و لا شیء و لا
و لا شیء کان الله و لم یکن معه من شیء لیعلم که لهذا از شجره
مبارکه لا شرقیة و لا غربیة و لا جنبیة و لا انسیة مقدساً عن کل
الجهات و الالات و الادوات و منزه عن الاداء و الصفات تنبیه ندا آن
انی انا الله که ثمره آن شجره است مرتفع شد که کتب بها علی النداء
ظاهراً قوله جل جلاله بل لما نفخ الاولی یشهد النفخة بنفسه بانی انا حی فی الافق الاعلی وحینئذ ینطق من بهاء الافق فی کل شیء انه
انه انا الله لا اله الا انا العزیز الممتنع المنیع البدیع
و قوله جل جلاله قد لو شاء خلو لجنة الاعلی لیسمعون من حفیف
اشجارها انه انا الله لا اله الا انا العزیز الحکیم و من خریر انهارها
انه انا الله لا اله الا انا المقتدر القدیر فطوبی لمن دخل
فیها و اطلع بما خلق فیها من لدن عزیز حمید الخ و میفرماید
قوله جل جلاله اذ دخلنا السجن بلغنا الملوک رسالات الله الملک
العزیز الحمید لیعلموا انه کان مقتدراً علی ما اراد و لا یمنعه
جنود السموات و الارضین و تمام ملوک و مملوک اکابر بخشید و
لیس سکون و لیس شریک سایر الرسالات این مطلب است
چون کل انبیا خواجه موسی و غیرهم مأمور به بشارت قوم خود بیوم الله
در جمیع توراة خبر داده و الحمد در قرآن و بیان صریح گفته است
کلها در بیان کلمه نیست که ابتدا و انتها آن در این فقره مبارکه
نباشد من جمله سئوال جناب [illegible] از حضرت اعلی
که در جواب میفرمایند لولا انت ما اظهر الاول الحقیقة لک

لک من المحدثین اصغروه اکبر مشتبک ملاحظه فرمائید چه عتاب
میفرمایند که او سؤال نموده از آن سر مستتر و کنز مخفی مشهور
میفرمایند اگر تو از واصلان اول نبودی حد جاری میفرمودم بر تو
تو کجا و سؤال از کسیکه آیات لسبحان اولاه منزل القرآن است
که میفرمایند اگر بذهنت خطور کند اسم مبارک او از جبال
حوز حرکت نما و بگو سبحان الله ذی العز والجبروت والملک
والملکوت لستة عشر مرة الاحترام یقول تعالی تعالی شأنه
تعالی تعالی قدرته تعالی تعالی عزه تعالی تعالی مشیته تعالی
تعالی ارادته تعالی تعالی قدره تعالی تعالی امضائه تعالی تعالی
کتابه تعالی تعالی اجله تا در صحیفه بقلم اعلی [illegible] تعالی
میفرمایند تا آنکه میفرمایند اشهد الله و ملائکته و انبیائه و رسله
بانی انا اول العبد امنت به و بآیاته و انی اخذت عهد نفسه
قبل عهد نفسی عن کل من فی السموات والارضین الی مقام
قال عز ذکره انه لهو الذی لو اخذ کفا من التراب ودوک
مخاطبا ایاه کنت نبیا کان نبیا من الاول الذی لا اول له
وکان نبیا الی الاخر الذی لا آخر له تا آنکه میفرمایند احد
از انصار که الیوم قبول امر را نکرده اگر در یوم ظهور او
اقبال نماید یا و لحجبته قرة عینه و از ظل کلمه نفی الا اول او
اخراج مینمایم و در ظل کلمه اثبات مستقر شوید هم و تو گر در ظل
کلمه نفی اگر در یوم او اقدار آن توقف نمائی الآن از ظل کلمه
اثبات تو را خارج مینمایم و در ظل کلمه نفی حضرت مینمایم ملاحظه فرمائید
بچه صراحت

بچه صراحت بیان میفرمایند اگر بخواهم این بیانات لاتعد و لاتحصی را
وان فی ذلک کفایة لمن اراد درایة پس عرض میشود اما
فقره سوم که سؤال شده بدانید که آن وجه مبارک هیچ ادعا
و مقامی و اسمی و رسمی از برای خود نخواسته و نمیخواهند بغیر
الا العبودیة المحضة لعتبة المقدسة العالیه چنانچه میفرمایند
اسمی عبدالبهاء و باطنم عبدالبهاء و رسمی عبدالبهاء و ظاهرم
عبدالبهاء و کعبتی عبدالبهاء و قبلتی عبدالبهاء الی آخر قوله
والصریح میفرمایند اما قضیه الوهیت و ربوبیت این عبد
سؤال شده بود که جناب ابوالفضائل طاب ثراه مرقوم نموده
طینتم بماء عبودیت تخمیر گشته و کینونتم بنسیم جان بخش رقیت
نشو و نما نموده بیست سنه قبل این با حبای عراق مرقوم شد
اعلموا ان العبودیة لعتبة السامیة اکلیلی الجلیل و تاجی
الوهاج و به افتخر فی ملکوت الارضین والسموات چون
سخن باینجا رسید جناب حبیبی الاسعد الامجد فاضل
شیرازی و ادو محمد تقی و اخوان رعنا بیت فرزند سرور و ابتهاج
از ظاهر ساختند و باطف ان نمایان فرمودند مطلع مسجعم کرم
تشریف فرما شده اند والآن از اول جا حاضرند تا بار
عرض شد اگرچه در آخر لیله و لی در اول تشریف ذکر شد ۱۸ رمضان اکرم
نتیجه کل اینجا است و مقصد ما نیز همین و آن اینست که میفرمایند
بامثال عبودیت المحض فی جمیع الشئون لجمال القدیم تا
باید مثال است و صلح الاعبودیت از کل القاب عاری

و از تمام اوصاف فراری الی آخر تلاوت شد و بعض از بیانات
لوح عهد و کتاب بعدی اقدس و الواح اخری از حضرت سرکار آقا
و حرفزاده تلاوت شد که میفرماید حمد المن تشرف ارض الباء
بغصنه و هم من طاف حوله الاسماء الی آخر و الغصن الامنع اقدس
دیگر که میفرماید انا قد جعلناک حرزا لاهل السموات و الارضین
و حفظا للعالمین و حصنا لمن آمن بالله الفرد الخبیر الی آخر
و معلوم است بر اهل بصر که شجره ای چون منتهی درجه رسید
که ان اعلی المقامات و الدرجات فی الظهور و البطون است مقام آنها
لا مسید مسیل بسخنان میفرماید و فواره چون بلند گشت مسیر بیانات میفرماید
و اثرات کواکب و سیارات در سما و اشراقات شمس چون بارض
تابید ظاهر و هویدا میگردد و فیض و نفع آن در تابش بارز
ظاهر میگردد و هویدا میشود و گل و سنبل و لاله و نباتات الازهر
نافعه تماما بارض راجع است لهذا مصداق العبودیه جوهرة کنهها
الربوبیه مصداق شدند و بالیت کنتم آیات آمد و سایر اخبار
و اشارات و کنایات و عبارات در کتب و صحف و اوراق خبر
میدهد من جمله سوره تسبیح را هر کس خوانده ملتفت این مقام
بی مثال میشود و این شأن در حقیقت بی مثال را میبیند که
سوره مبارکه که میفرماید اذ قال موسی لبنی اسرائیل انی رسول الله
الیکم فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم و الله لا یهدی القوم الفاسقین
و بعد از موسی میفرماید و اذ قال عیسی لبنی اسرائیل انی رسول الله
الیکم مصدقا لما بین یدی من التوراة و مبشرا برسول یأتی
من بعدی اسمه احمد فلما جاءهم بالبینات قالوا سحر مبین تا بشارت

ظهور

ظهور احمد را تا آنکه لما اتی قالوا ان هذا الا سحر مبین یریدون
ان یطفئوا نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون
بعد از مراتب بشارات ثلاثه موسی و عیسی و احمد و مقامات اجر مؤمنین
میفرماید یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب
الیم مقام تجارات در جنت عدن بعد از نصرتها و صفات
و ورود در جنات تجری من تحتها الانهار و ذلک الفوز العظیم
مقرر میفرماید اگر چشم بینا بازیابد و گوش شنوا میفرماید نصر
من الله و فتح قریب و بعد میفرماید و اذ قال عیسی للحواریین
من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله فآمنت
طائفة من بنی اسرائیل و کفرت طائفة فایدنا الذین آمنوا
علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین ثابتین و ناقضین و تصریح میفرماید
و تائید ثابتین و محرومی ناقضین سواء صریح میفرماید و اصبحوا ظاهرین
ارغالیین و الحمد لله رب العالمین و چون مطالب مشکله
و حظ بردند جالسین و حضرات فاضلین از این مجمع و ثنا بردند خشنود
و آنچه در حق حضرت شان بود در حق مجنون لیلی اظهار رعنا سبب
و بعد و آخر شب بود عرض کردم حرف سبب خشنودی اسباب تنگ
نمائیم و ان فی ذلک فلیتنافس المتنافسون که خود جوید بسیار خوب
خاطرم آمد که بعض ابیات سید اکبر را بسمع مبارک الایات
برسانم عرض شد که جناب سید در مدح قصیده در فقره حدیث
ماثور از رسول الله که میفرماید انا مدینة العلم و علی بابها

میفرماید که اضافهٔ مدینة العلم اضافهٔ بیانیه است یعنی
انا العلم و به بیان معنی علم می‌پردازند که عین ذات است
و ورود در این مقام ممکن نیست الا از دری که مقرر شده و آن در آن
لام با قضای زمان بیش از آن گنجایش نداشته بولایت مطلقه
علی رسانند و باز اشاره در عوالم میفرماید که اگرچه از جهتی
حصر [illegible] ولی منحصر در سلسلهٔ ثمانیه است تا [illegible] بعوالم
اربعه و آیهٔ هو الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم بعد ذلک
حصر در چهار عالم میفرماید و آن چهار عالم خلق و رزق و موت
و حیوة است بعد از موت [illegible] و حصر در دو عالم میفرماید عالم
حق و عالم خلق یعنی امر و خلق و این گاه مجملاً و گاه مفصلاً
اشاره میفرماید [illegible] علم عالم امر که معبر بکاف و عالم خلق که مفعول است
بنون که در مقام انفصال میشود از عین علم بیرون می‌آورد هم
و این مجمل که عین است نیز در تفصیل که لام و میم است نیز انفصال
میشود و این هم نیز عین است و باین که عین اشاره بقوله جل جلاله
الم نجعل له عینین میفرماید و باین تلویح کفایت نکرده
از برای هر کس مراد است الا و صاحب نظر است ولی [illegible]
سره کفایت ننموده که شرح عین را میدهد تا بعین عبودیت
برسانند و بعض از احادیث عبودیت مثل عبدی اطعنی حتی اجعلک
مثلی انا اقول للشیء کن فیکون انت تقول له کن فیکون [illegible]
العذار تا بمقام برسانند مقصود از وجود [illegible]
حیات قضا [illegible] میدهد نیست مگر از در بندگی عبودیت دیگر محو

بس که

بس لعمت الحمد از اشارات سید الاجل الاکرم که فرموده اند بعینه
در مختصر خود الاتیانیه قلت من کلام الضفدع البحری فان الذی
صبر یولج الاذان فی الوقر لانک ملتهم ما کان الضفدع
البحر لقالوا قال بالقرق و القرقار و القری بین جزائر البحر
و قلوب احرار بس لطیف است عبارات سید مرحوم اعلی الله مقامه
کفایت ننمایم که میفرماید عبد مطیع منقاد لاداء ما و هو الذی
اراده الله فیما سواه و هو واقف بین البحرین احدهما العبودیه
و بحر الالوهیه و فی صورته کلف ککلف القمر و لحیته ابیض
و فی یده عصا طوله الف و صبی لو یشیر به الی السموات
العلی لانفطرت و الی الارضین السفلی لتزلزلت و الی
الجبال لاندکت و الی البحار لتفجرت و الی النار لخمدت
بالکه [illegible] عظام همدان منور میشد [illegible] این فاتحه نداشت
که از طرف بغداد بتوسط جناب محبوبی حاجی محمود قصابچی
صورت تلگرافی از ارض مقصود رسید که فروغی بارض حیفا
وارد شود دیگر نتوانسته اصرار در توقف نمایند و کمال
بسته راه دیدند باذن الله و عنایته و فضله و منته و عونه
عزم کرمانشاه [illegible] و وعده بان [illegible] ولکنه [illegible]
و علی الطلوع خادم جناب محبوبی رفیع الممالک [illegible]
اسباب [illegible] منزل محبوبی جناب [illegible] خان و [illegible]
در بیت الرفوهی [illegible] از بعض جناب حکیم [illegible]

یکی در منزل آقا صحة الملک و یکی هم در منزل محبوب مسیح الحکما با آقایان عظام
بسر بردیم و ایضاً شب چهارم هم در منزل منوچهر خان و بعض آقایان دیگر
هم ملاقات شدند در این بین با آنچه اقتضاء زمان و مکان بود اشخاص
واعظ کل در حق حقه بعمل آمد و از آنجا حرکت بعقب شد شبانه
وارد و قریب بظهر بعد از قدری کشیدن تذکره و ملاقات آقا روح الله و
ملک و نفس دیگر بعزم خانقین حرکت شد عصر وارد خانقین شدیم شب
بیتوته نمودیم و تذکره ها را قدری کشیده ده ساعت از روز را با سکه
حدید وارد بغداد شدیم غروب بود در بیت الشرف محبوب آقا نور الله
دکتر مهر جناب حاجی آقا اون همدانی ما و ملک رفتیم دیگر روز عصر تشریف
جناب حاجی محمود قصاب چه علیه شدیم بعد بمنزل مهماندار جناب
آقا میرزا عباس و ولدان ایشان آقا میرزا عبد الرزاق خان و نور الدین خان
و اهل البیت شان که مهمان ما حب وصلشان بودند مقرر فرمودند که
شب را نهار را مهمان جناب میرزا بودند و هر دو آنچه مؤدبانه متعلق لازمه
رفع فرمودند و یکشب هم محفل عصر در منزل آقا حمید افندی فرمودند و اکثر احبا
در آنجا ملاقات نمودیم و با آنچه سزاوار بود در اشتعال و انجذاب و اتحاد
و اتفاق کوشیدیم شبی هم در منزل آقا محمد حسین وکیل و ایضاً شبی هم در منزل جناب
آقا ابراهیم ابن یوسف مریم خانم با جمعی از اولیا بذکر حق و آیات
و مناجات بسر بردیم تقریباً یکهفته توقف شد و از آنجا تذکره ها
قدری کشیده بعزم حلب با اتومبیل حرکت نمودیم و در خاطر جناب
حاجی و آقا عباس و اهل البیت شان آنکه نمودیم شب پنجم وارد حلب گردیدیم
و انجام که متعلق بدولت فرانسه است ایضاً تذکره ها را قدری کشیدند
باسکه حدید وارد [illegible] و دمشق شدیم و دو شب هم توقف
در آنجا نمودیم و صبح و عصر و شب بملاقات اولیا مشغول و بعالم

دیار

دیار مشغول و مشعوف و بذکر حق بسر بردیم و ها در و بیت محبوب
آقا حسین آقاجان بود که ما ها در منزل جناب محبوب آقا میرزا عنایة الله
خان ما را مقرر فرمودند و بعد ما ها با اتومبیل سوار شده عصر
وارد حیفا شدیم و ارض مقدسه در خدمت حق و اهل سرادق
عصمت و عصمت و عظمت مأوی گرفتیم و سر بآستان قدس
نهادیم و از حق برای کل احبا و اولیا و اصفیا در صبح و
خیر و فوز و فلاح و صلاح دنیا و آخرت سائل و آمل شدیم
و هو نعم المولی و نعم النصیر و بالاجابة جدیر و کل فی قبضه
قدرته اسیر و هو المتکبر الرحیم و قدیر و الحمد لله سلامت و عافیت بمنزل
مقصود رسیدیم اگر چه در راه ما بعد از
و حلب در عانه و از حدود قریب بدولت فرانسه که قرب دیر است
هفت هشت نفر از اعراب قاطع الطریق جلو ما ها گرفتند با آلت
قاتله و با آنچه منظورشان بود رسیدند از اخذ ذهب و لیره و فضه
والحمد لله بسلامت حل شکر شد هم و شکرگزار حق و بجا آوردیم
والحمد لله والشکر والثناء له بدوام الملک والملکوت
شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۴۱

مطلبی را که دارد و ملحقات

۱- خطاب حضرت اعلی در شأن [illegible] که حضرت وحید در ضمن تفسیر نوشته شد

۲- نقل قول از خطبه شرح ا~~[illegible]~~ قصیده سید رشتی در ظهور حضرت اعلی

۳- توضیح اخبار اسلامی و قرآن کریم در شأن و اوصاف حضرت اعلی